

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره 22 (پیاپی 19) زمستان 86

درباره سه اصطلاح طبی در قصاید خاقانی* (علمی - پژوهشی)

دکتر علی اکبر باقری خلیلی

استادیار دانشگاه مازندران

چکیده

زبان پر رمز و راز خاقانی، تصاویر شعرش را چنان در لایه‌های خیال می‌پیچد که جز به یاری ذهن نافذ و زیباشناس نمی‌توان به زیرساختهای آن نفوذ کرد. اندیشه حکیمانه او مضامین شعرش را به قدری از آبشخورهای علمی و کلامی آبیاری می‌گرداند که جز با اندیشه دقیقاً آشنا به علوم و فنون مختلف نمی‌توان به درک و وصف آن پرداخت. این شاعر بلند آوازه گاه پرچم پزشکی برمی‌افرازد و گاه تاج نجوم بر سر می‌نهد. زمانی درع حکمت می‌پوشد و زمانی خوان فکرت می‌گسترده و بدین ترتیب به اشعارش صبغه علمی می‌بخشد.

باری، طب سنتی یکی از آشکارترین و پرکاربردترین موضوعات علمی قصاید خاقانی است. او با توصیف اندیشه‌ها و تجربه‌هایش با مضامین طبی، اگرچه زمینه‌های زیبایی شعرش را فراهم آورده به پیچیدگیها و دشواریهای معنایی و محتوایی آن نیز دامن زده است. نگارنده در این مقاله تنها به شرح و توضیح سه بیماری آبله، استسقا و سرسام پرداخته و کوشیده است معانی اصطلاحی و جایگاه ادبی آنها را در محور هم‌نشینی کلام بررسی کند و درباره تصاویر هنری خلق شده به کمک اصطلاحات طبی و انگیزه‌های آنها سخن گوید و مشکلات و احیاناً ابهامات ادبی پدیدآمده با تصاویر طبی را در حد میسور حل کند.

واژگان کلیدی: خاقانی، آبله، استسقا و سرسام.

مقدمه

زبان پر رمز و راز خاقانی، تصاویر شعرش را چنان در لایه‌های خیال می‌پیچد که جز به مدد ذهن نافذ و زیباشناس نمی‌توان به زیرساختهای آن نفوذ کرد. چکامه‌های این چکامه‌سرای بزرگ، آن‌گاه که همچون درختی از سرچشمه‌های علوم و فنون آبیاری می‌گردد؛ ریشه می‌دواند؛ می‌بالد؛ شاخه می‌زند، پیچش شاخه‌های درهم آن، شعری را نقش می‌زند که جز با اندیشه آشنا با دانشهای مختلف نمی‌توان به درک و وصف آن پرداخت. این پادشاه اقلیم سخن، گاه درع حکمت می‌پوشد؛ گاه خوان فکرت می‌گسترده؛ زمانی پرچم پزشکی برمی‌افرازد؛ زمانی تاج نجوم بر سر می‌نهد و وقتی هم ردای صوفیانه بردوش می‌افکند؛ هم به تعلیم کشیشان می‌پردازد و هم به تفسیر اوستای زردشتیان. بدین ترتیب، او به اشعارش صبغه علمی می‌دهد و به این تعبیر نظامی عروضی که «چنان که شعر در هر علمی به کار همی شود، هر علمی در شعر به کار همی شود» عینیت می‌بخشد و بر این نکته که قرن ششم ه. ق. قرن بلوغ تصاویر علمی در نظم و نثر پارسی است، صحه می‌نهد.

طب سنتی یکی از آشکارترین و پرکاربردترین موضوعات علمی در قصاید خاقانی است. از این دیدگاه بدون هیچ‌گونه تردیدی، خاقانی بر همه شاعران پیشین و هم‌عصر و حتی پسین خود برتری دارد. توصیف اندیشه‌ها و تجربه‌های خاقانی با مضامین طبی، اگرچه زمینه‌های زیبایی شعرش را فراهم می‌آورد به پیچیدگیها و دشواریهای معنایی و محتوایی شعرش نیز دامن می‌زند؛ چه اینکه نه دانش خاقانی در طب، دانش عمومی است و نه نمود اصطلاحات طبی در اشعارش، نمودی سطحی دارد. این شاعر در طب، گویی طبیعی چیره‌دست است و کاربرد اصطلاحات طبی نیز کاربردی است استادانه. از این رو، دستیابی به زیباییها و ظرافتهای اصطلاحات طبی و کشف مقاصد کاربردشان در اشعار خاقانی بدون دانش پزشکی و ساختارشنکی عالمانه و کارشناسانه امکانپذیر نخواهد بود.

خاقانی به کمک بیماریها انواع صور خیال را پدید می‌آورد؛ مانند:

تشبیه:

بیمارم و چون گل که نهی در دم کوره گه در عرقم غرقه و گه در تبم از تاب
 حاجت به جو آب است و جوم نیست ولیکن دل هست بنفشه صفت و اشک چو عناب
 -6/57

7

استعاره:

برنده ناخنه چشم شب به ناخن روز کننده ناخن روز از حنای صبح خضاب
 14/50

تشخیص یا جاندارانگاری:

رفت قینه در فواق، از چه زامتلاي خون
 راست چو پشت نیشتر خون چکدش معصفری

7/420

گرز همام گفت که ما کوه جودیمیم نقرس گرفته باد ز زخم گران ماست
 3/80

سمبل / رمز:

آری به داغ و درد سرانند نامزد آنک پلنگ در برص و شیر در جذام

17/303

کاربرد بیماریها در اشعار خاقانی از نظر گوناگونی و فراوانی به اندازه ای است که از حدود این مقاله بسیار فراتر است. از این رو در این مختصر به شرح و توضیح سه بیماری آبله، استسقا و سرسام پرداخته شد. تلاش نگارنده بر آن است که دانش دقیق و وسیع خاقانی را بر طب سنتی بنمایاند و با استناد به امهات منابع طبی نشان دهد که مضمون سازی و تصویرگری هنری این شاعر بلند آوازه از طب در پیوند تنگاتنگ با دانش طبیبان نامی ایران، همچون ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری (صاحب هدایة المتعلمین)، سید اسماعیل جرجانی، ذکریای رازی، ابن سینا و... است.

1- آبله

آبله با نام علمی Small-Pox در زبان فارسی غالباً به دو معنی به کار می‌رود:

1. برآمدگی بخشی از بشره به سبب سوختگی یا ضرب و زخم و گرد آمدن آب میان بشره و دمه یعنی جلد اصلی. 2. مرضی است ساری که به صورت تاولهایی روی پوست بدن ظاهر می‌شود و با تب همراه است «(معین 1364). بدیهی است آبله در معنی اول، یعنی تاولی که بر اثر ضربه، کار سخت و دشوار یا پیاده‌رویهای طاقت‌فرسا به دست یا پا عارض می‌گردد، بیماری به معنی خاص به شمار نمی‌رود. ابن سینا در باره سبب بیماری آبله فرماید: «به سبب نوعی از عفونت، خون به جوش می‌آید شبیه به جوششی که در بعضی افشره میوه‌ها دیده می‌شود و از اثر به جوش آمدن، اجزای آن از هم فاصله می‌گیرند و جدایی در میان می‌افتد» (ابن سینا 1362: ج 4، 193). در مجموعه مقالات در باره طب سنتی آمده است: «آبله به هنگام غلیان و عفونت خون به وجود می‌آید تا بخارهای زاید از آن، بیرون روند و خون کودکی که شبیه به عصاره‌های مرطوب است به خون دوران جوانی که مانند شراب آماده است، تبدیل گردد» (مؤسسه مطالعات 1362: 185). اما «رازی نوعی مخمر را سبب بروز آبله می‌داند که در بدن تمام افراد وجود دارد و به گونه‌ای از مادر به جنین انتقال می‌یابد. این مخمر وارد جریان خون می‌شود تا مواد زیان‌آور را از آن خارج سازد و بر اثر این کنش و واکنش، آبله بروز می‌کند... ابوعلی سینا در قانون، همان نظریه تخمیری را با کلماتی صریح و قابل درک بیان کرده و علت جوش آمدن خون را تمایل به پاک شدن از خون حیض مادری می‌داند» (تاج‌بخش 1372: 591-592). دکتر محمود نجم‌آبادی در «ترجمه قصص و حکایات المرضی» معتقد است که: «رازی در کتاب خود (الجدری والحصبه = آبله و سرخک) برای اولین مرتبه در تاریخ طب، تشخیص افتراقی آبله و سرخک را داده است و در باب آبله، دو قسم بیماری قایل می‌شود: یکی آبله حقیقی و دیگری آبله مرغان. وی شیوع آبله را بیشتر در اواخر پاییز و اوایل بهار و ابتلای آن‌را در اطفال و

سپس جوانان بیشتر از اشخاص مسن و پیران می‌داند و می‌گوید هرگاه آبله شیوع یابد، پیران کمتر مبتلا می‌شوند» (رازی 1356: 35-36).

سیداسماعیل جرجانی در کتاب ارزنده خود، ذخیره خوارزمشاهی در باره نشانه‌های آبله گوید: از علامتهای پدیدآمده آبله، آنچه بدو مخصوص است، پنج نوع است: یکی آنکه تب آبله با تاسه عظیم و با درد پشت باشد. دوم، ترسیدن در خواب. سوم، صداع و گرانی سر با سرخی چشم و روی و خارش بینی و دویدن اشک از چشم بی‌گریه. چهارم آنکه گاه باشد که در تب آبله و سرفه و درد گلو پدید آید و نفس تنگ و آواز گرفته شود. پنجم آنکه اندر تب همه تن، گران و سست باشد (رک: جرجانی 1355: 280).

زکریای رازی در فصل چهارم کتاب الجدری والحصبه «نکته‌ای بسیار اساسی را در بیماری آبله آورده است. وی دستور می‌دهد صورت بیمار را با آب صندل و کافور بشویند و به‌طور دایم آن را جلوی بینی بیمار نگاه‌دارند. این امر از نظر جلوگیری بیماری و عوارض آن بسیار معتبر است؛ چرا که پاک نگاه‌داشتن و ضد عفونی کردن مجاری تنفسی مخصوصاً مجاری تنفسی فوقانی در این دو بیماری بسیار مهم است» (مؤسسه مطالعات 1362: 187-188). جرجانی دستور می‌دهد جوانان و کودکان که چهارده ساله باشند و آبله برآمده نباشند، فصد کنند و آنها که کم از دوازده سال یا کم از ده سال باشند، حجامت کنند و طعامهای سرد خوبند؛ چون کوک و کسنه و گشنیز تر و برگ خشخاش و عناب و مانند آن و از شربت‌ها: اسبغول و شکر و سکنجبین ساده و شراب کدر و سفوف تباشیر و قرص کافور و مانند آن خورند (رک: جرجانی 1355: 281).

خاقانی در قصیده کوچک خود با مطلع:

دل درد زده است از غم، زنه‌ار نگه دارش کو میوه دل باری بر بار نگه دارش
گوید:

خاراست همه عالم و تو آبله بر چشمی چون آبله دارد چشم از خار نگه دارش

پزشکان سنتی معتقد بودند که باید آبله، پخته و رسیده شود و سپس سر باز کند تا مواد زاید و زیان‌آور از آن بیرون رانده و دفع شوند. از این رو تا رسیدن بدان مرحله، می‌بایست اصول بهداشتی و ایمنی را انجام دهند؛ مثلاً باید پارچه‌ای روی آن می‌گذاشتند تا از بروز عوارض آن جلوگیری کنند. نیز باید نهایت مراقبت را به کار می‌گرفتند تا مبتلای به آبله، آبله ناپخته و نارسیده را به سبب درد یا خارش نترکاند و به عوارض آن گرفتار نگردد. شاعر ابتدا عالم را به خار شبیه کرده و انسان را به بیمار مبتلا به آبله چشم. پس با استفاده از این اصل پزشکی که آبله ناپخته و نارسیده را نباید ترکاند و پیوند دادن آن با معنی استعاری خار (=عالم) در مصراع دوم، «دورنگهداشتن چشم را از خار» وجه شبه قرار داده و بدین ترتیب، انسان را از دنیا گرایی و دنیا دوستی بر حذر داشته است. بعلاوه، این بیت نظامی:

بِه کَابِلِه رَا زَطْفَل پُوشَنَد تَا خُون بِه جُوش رَا نَخُوشَنَد

لیلی و مجنون، 11/157

که شارحان لیلی و مجنون، نظریه‌های متفاوتی در باره آن ارائه کرده‌اند به نظر نگارنده بر موضوع مذکور تأکید دارد و از لحاظ محتوا و درونمایه با بیت خاقانی همسوست. در طب سنتی برای درمان آبله، شراب کدر را از داروهای بسیار مفید و مؤثر می‌دانسته‌اند. خاقانی گوید:

بِهَر دَفْع تَبَش آبلِه رَا مَصْلَحَت اَسْت اَز طَبِیبَان کِه شَرَاب کَدَر آمِیخْتِه‌اَنَد

رتال جامع علوم انسانی
12/120

کدر یا کادی درختچه‌ای از رده تک‌لپه‌ی‌ها و خاص مناطق گرم آسیا و آفریقا و استرالیاست و مراد از شراب، شربت است؛ یعنی دارویی که با شکر یا عسل تهیه می‌کنند. بعضی از داروهای ساده‌ای که در تهیه شراب کدر، کاربرد داشته، عبارت است از: چوب کادی، شاخ و تخم بادیان، پوست بیخ بادیان، عناب، گل سرخ، سنبل‌الطیب، صندل سرخ و سفید، آب، سرکه، آب انار ترش و شیرین، شکر، طبرزد، کافور و زعفران (مؤمن تنکابنی، بی تا: 1089). در بیت زیر نیز بدین موضوع اشاره شده است:

از برون آبله را چاره شراب کدر است چون درون آبله دارید، کدر باز دهید
2/165

دکتر کزازی در باره بیت فوق می نویسد: «شراب کدر آنان را سودمند می افتد که از بیرون آبله دارند و بیماریشان تنی است؛ شما را که از درون آبله دارید و درد و رنجتان تنی نیست، سودمند و کارساز نمی تواند بود، پس آن را باز پس دهید» (کزازی 1380: 271).

بیت یادشده از جمله ابیات قصیده ای است با مطلع:

حاصل عمر چه دارید خیر باز دهید مایه جانی است از وام نظر باز دهید
15/162

که خاقانی آن را در بیماری و مرثیه فرزندش، رشیدالدین سروده است. شاعر در بیت مورد بحث، آبله را از نظر عارض شدن به اعضای بدن به دو نوع تقسیم کرده است: الف) آبله بیرونی؛ ب) آبله درونی. درست است که آبله درونی از دیدگاه علم بیان، استعاره از غم و اندوه است در معنای قاموسی و اصطلاحی واقعاً بیماری تنی و جسمی است. در تحلیلی دقیقتر و برای نمایاندن پیوند میان معنای طبی آبله درونی و معنای استعاری آن، باید یادآور شد که آبله، علاوه بر اندام بیرونی، مانند تن و صورت و چشم و... به اندام درونی، مثل ریه و روده ها نیز عارض می شده و از نوع بسیار خطرناک به شمار می رفته است. درمان هر یک تا حد زیادی با دیگری متفاوت بوده است؛ مثلاً برای درمان آبله بیرونی سعی می کردند تا حالت شکم بیمار مراعات گردد؛ قبض یا اسهال نبوده، بلکه ملین باشد. چون شراب کدر، ملین است. شاعر آن را چاره گر آبله بیرونی خوانده؛ اما اگر ریه و روده به آبله مبتلا می گشت، بهترین چاره، تناول چیزهای یابس و گیرنده بوده است (رک: ابن سینا 1362: ج 3 بخش 1، 200-204). از این رو، قصیده سرای بزرگ ادب فارسی، دارندگان آبله درونی را از نوشیدن شراب کدر باز می دارد و در نگاه هنرمندانه اش غمگینان و اندوه زدگان را به طلب چیزی وای می دارد که غم درون را بخشکاند.

نه مه غذای فرزند از خون حیض باشد پس آبله ش برآید و صورت شود مجدر

نُه ماهه خون حیضی گر آبله برآرد سی ساله خون خلقی آخر چه آورد بر
42/190

سه مصراع اول در این دو بیت، استدلال تمثیلی است برای اثبات اینکه «سی ساله
خون خلقی آخر چه آورد بر» در این ابیات، نکات زیر قابل توجه است:

1. تغذیه جنین از خون حیض مادر است.

2. پزشکان بزرگی مانند ابن سینا و زکریای رازی را اعتقاد بر این بود که طفل پس از
تولد به آبله مبتلا می‌گردد؛ زیرا به سبب نوعی از عفونت، خون طفل به جوش می‌آید و
علت جوش آمدن خون، تمایل بدن به پاک شدن از خون حیض مادری است. «رازی در
فصل اول کتاب آبله و سرخک یادآور شده است که انتقال بیماری آبله توسط عاملی
از راه خون است. این مطلب نظر محققان تاریخ طب را به خود جلب کرده است. یکی
از این محققان، چارلز گرین کمستون انگلیسی است که در کتاب تاریخ طب خویش
چنین استنباط کرده است ... حال اگر این عقیده را با علت امروزی مطالعه کنیم و
به جای مخمر مثلاً باکتری یا ویروس بگذاریم، می‌بینیم که فرض هزارسال قبل رازی
امروزه نیز قابل قبول است» (مؤسسه مطالعات 1362: 186). بعلاوه، هنوز هم
«خراسانی‌ها بر این باورند که آبله خون حیض می‌باشد که بچه در شکم مادرش خورده
است و باید از بدن او خارج شود» (افشار 1370: 261). می‌توان از شعر مورد بحث
چنین نتیجه گرفت که نظر رازی در مورد علت آبله و بروز آن در میان کودکان، پس
از وی مورد قبول عامه بوده تا آنجا که به ادبیات کشور ما نیز رخنه کرده است. خاقانی
در ابیات مذکور، بیدادگران و ستمکاران خود کامه را که با ستم و بیداد، گویی خون
خلق را به گوارایی غذایی لذیذ می‌خورند به تعریض هشدار می‌دهد که سرانجام این
خونخواری قطعاً آنان را به بلایی بدتر از آبله گرفتار خواهد ساخت و از آنان انتقام
خواهد گرفت.



در ده از آن چکیده خون ز آبله تن رزان کآبله رخ فلک بُرد عروس خاوری

2/427

دکتر کزازی می‌نویسد: «خون استعاره آشکار است از باده و آبله تن رزان از دانه‌های انگور. فلک با استعاره‌ای کنایی، دارای رخ پنداشته شده است. آبله رخ او استعاره آشکار از ستارگان است و عروس خاوری از خورشید. خاقانی به هشدار، ساقی را می‌گوید که شتابان باده را در دهد؛ زیرا روز گرم دمیدن است و زمان باده‌نوشی به پایان خواهد رسید» (کزازی 1380: 612).

بیت تلویحاً بدین نکته اشاره دارد که برای درمان آبله، مبتلای بدان را رنگ می‌زدند و بدین طریق، خون فاسد را دفع می‌کردند. از این رو، شراب سرخ گرفته از دانه‌های انگور به خونی همانند شده است که با فصد از تن مبتلای به آبله خارج کرده باشند؛ هم‌چنین از باده‌نوشی، باده صبحگاهی مدنظر است.

2- استسقا

استسقا با نام علمی Dropsy، در لغت به معنی آب خواستن و طلب آب کردن است و در اصطلاح «آن است که کسی آب بسیار خورد و سیراب نشود و از بسیاری خوردن پاها و ساقهایش بیاماسد» (الاخوینی 1344: 450). این بیماری بر اثر ماده خارجی سردمزاج و سردی بخش روی می‌آورد. ماده، سبب بیماری استسقا داخل اندام می‌شود و در آن اندام رشد می‌کند و افزایش می‌یابد. در این حالت، جگر ضعیف و ناتوان می‌گردد و «هر آبی که مردم بخورد، جگر ضعیف در آن تصرف نتواند کرد و به اندامها نتواند فرستاد. بعضی از جگر باز گردد و به شکم در گرد آید و بعضی هم چنان ناگواریده به اندامها شود و آماس شکم و آماس همه اندامها پدید آید» (جرجانی 1355: 466).

استسقا در طب سنتی سه گونه بوده است: الف) استسقای زقی ب) استسقای طبلی ج) استسقای لحمی. خاقانی در اشعارش از استسقای زقی و طبلی سخن گفته که در ذیل به شرح آنها خواهیم پرداخت.

1-2- استسقای زقی

زقّ در لغت، یعنی مشک و خیک شراب. چون در این نوع استسقا شکم پر آب بیمار به خیک یا مشک شباهت می‌یابد و به‌هنگام حرکت حتی صدای آب درون شکمش هم شنیده می‌شود، استسقای خیکی یا مشک‌خوای خوانده شده و به دلیل نفخ شکم و همانندی آن با کوزه در آثار ادبی تلویحاً استسقای کوزه‌ای هم نامیده شده است و آن را بدترین نوع استسقا دانسته‌اند.

چه باشی مشک سقایان، گهت دق و گه استسقا نثارافشان هرخوان وزکات استان هرخانی
9/414

در این بیت، بین مشک و استسقا، ایهام تناسب وجود دارد و شاعر به استسقای مشک‌خوای یا زقی نظر دارد که بر اثر آن، شکم هم چون مشک پر آب، ورم می‌نماید. خاقانی در اینجا شنونده را به سبب بذل و بخششهای بیجا (افراط) به مبتلای استسقای مشک‌خوای یا زقی همانند نموده و به دلیل زکات خواهی و گدایی (تفریط) به گرفتار دق تشبیه کرده است و او را به پرهیز از افراط و تفریط فرا خوانده است و به میانه‌روی و اعتدال در کارها برمی‌انگیزد. در بیت زیر نیز خیک را مستسقی پنداشته و ایهام تناسب میان خیک و استسقا و یادآوری استسقای خیکی به یقین در ذهن خیال‌پرداز شاعر بوده است:

خُم صرعدار، آشفته سر، کف بر لب آورده ز بر و آن خیک مستسقی نگر در سینه صفر داشت

10/382

هم چنین در بیت:

چو کاسه باز گشاده دهن ز جوع الکلب چو کوزه پیش نهاده شکم ز استسقا

10/10

شاعر یک‌بار، بدخواهان خود را به کاسه مانند کرده و دهان گشاده و باز را - که نمودار گرسنگی سگانه است - وجه شبه قرار داده و دیگر بار، آنان را به کوزه تشبیه نموده و برآمدگی و ورم را - که نشانه سیرابی ناپذیری مستسقی است - وجه شبه انگاشته است. ظرافت مصراع دوم این است که بین کوزه و استسقا، ایهام تناسب است و شاعر

استسقای کوزه‌ای یا زقی را که یکی از انواع سه گانه استسقا است، مورد توجه قرار داده است.

در این بیت، خاقانی دو زشتی و بدسیرتی را به مخالفان خویش نسبت داده و ظاهر آنان - را نیز بسیار قبیح و زنده تصویر کرده است: دهانشان مانند کاسه یکسره باز است (همیشه - گرسنه‌اند) و شکمشان مثل کوزه پیش آمده و ورم کرده است (همیشه تشنه‌اند) در کوزه نگر به شکل مستسقی مستسقی را چه راحت از کوزه
10/799

کوزه به دلیل برآمدگی ظاهری اش به طور مضمربه مستسقی تشبیه شده است. بعلاوه، شاعر به استسقای کوزه‌ای یا زقی نیز نظر دارد. خاقانی کوزه را مستسقی می‌پندارد که در عین داشتن آب در درون (شکم) خود، هرگز تشنگی و ورم شکمش فرو نمی‌نشیند. پس از آب کوزه هیچ گونه راحتی نصیب کوزه نمی‌شود.

2-2- استسقای طبلی

«آن است که شکم نفخ دائمی دارد و اگر بر روی آن، ضربه‌ای بزنند، صدایی مانند آواز طبل به گوش می‌رسد» (خوارزمی 1362: 157). سید اسماعیل جرجانی گوید: «این چنان باشد که باد در شکم گرد آید و شکم برآماد و گاه با این باد، آب نیز باشد، لکن باد غالب بود» (جرجانی 1355: 466). در بیت:

به طبل نافه مستسقیان به خورد جراد به نای [باد] روده قولنجیان به پشک ذباب
14/54

از «ناف» با مجاز جزء و کل، مراد شکم است و طبل شکم، تشبیه بلیغ است با وجه شبهه نفخ و برآمدگی. میان طبل و مستسقی ایهام تناسب وجود دارد و به استسقای طبلی که یکی از اقسام سه گانه استسقا است، اشاره دارد. لازم به یادآوری است که جراد یعنی ملخ در طب سنتی به عنوان یکی از داروهای استسقا کاربرد داشته و پشک ذباب، یعنی سرگین مگس برای درمان بیماری قولنج مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

3- سرسام

سرسام با نام علمی Meningite، لغت فارسی است و مرکب است از: سر+سام (به معنی ورم) و در مجموع به معنی ورم سر. در پزشکی جدید «مرضی است که پرده‌های دماغ و نخاع را عارض می‌شود و عبارت از التهاب فضای زیر عنكبوتیه (دومین غشای دماغی و نخاعی) است» (معین 1364)؛ اما در طب سنتی از دو نوع سرسام بحث شده است: 1) سرسام سرد 2) سرسام گرم.

1-3- سرسام سرد

به یونانی لیترغس، یعنی فراموشی یا فراموشکاری خوانده می‌شود. در طب سنتی ورم سرد مغزی را که ماده آن بلغم یا سودا باشد، سرسام سرد گویند. این بیماری با فراموشی، سردرد سبک، تب نرم، نفس متخلخل، خواب آلودگی، تبلی، پکری، نگرانی و پریشان‌گویی و... همراه است.

در طب سنتی رگ زدن، گرمابخشیدن به بدن و مالیدن روغن زیتون، بوره قرمز، بذر گزنه و عاقرقرا را بر اندام مبتلا به سرسام سرد سودمند می‌شمردند و حجامت به وسیله آتش بر پشت گردن و در گودی پشت گردن را مفید می‌دانستند و معتقد بودند باید غذای این دسته از بیماران نخود آب و جو آب و امثال اینها باشد.

بنابراین خاقانی در بیت:

چو سرسام سرد است قلب شتا را / دوا بیه ز قلب شتایی نیایی

7/417

دقیقاً سرسام سرد را نام می‌برد و می‌پندارد که قلب زمستان (ایهام: 1. میانه زمستان 2. قلب یا دل زمستان) به سرسام سرد گرفتار شده و برای درمان آن هم دواایی بهتر از قلب شتا، یعنی آتش یافت نمی‌شود.

با بررسی کاربرد سرسام سرد در متون نظم فارسی بویژه قصاید خاقانی می‌توان دریافت که این بیماری در متون یادشده، گذشته از نام مصطلح سرسام سرد با نامهای زیر هم به کار رفته است:

1-1-3- سرسام سودا یا سودایی

به سبب اینکه یکی از اخلاط پدید آورنده آن، سوداست با نام **سرسام سودا** یا **سودایی** آمده است؛ چنان که «محمدبن زکریا این نوع از سرسام را سرسام سودایی می خواند» (الاخوینی 1344:239). نظامی در شرفنامه آورده:

دماغ زمین از ترف آفتاب به سرسام سودا درآمد ز خواب
شرفنامه، 9/473

و خاقانی گوید:

خیالی که بندد عدو را عجب نی که سرسام سوداش بحران نماید
8/131

2-1-3- سرسام دیماهی یا سرسام دی

به دلیل کیفیت این نوع سرسام، یعنی سردی و سردبودن دیماه از آن با نام **سرسام دیماهی و سرسام دی** نیز یاد شده است:

تا جهان ناقه شد از سرسام دیماهی برست چادر مادر بر سرش توش و توان افشانده اند
2/108

خاقانی در این بیت، جهان را با استعاره کنایی انسانی انگاشته که در فصل زمستان به سرسام سرد گرفتار شده و با فرا رسیدن بهار و به یاری چهار آخشیشان، توش و توان رفته را باز یافته و بهبود پیدا کرده است.

این علت جان بین همی علت زدای عالمی سرسام دی را هر دمی درمان نو پرداخته

10/387

شاعر در بیت مذکور، عالم را با استعاره کنایی، بیمار سرسامی پنداشته و «علت زدای عالم» کنایه از خورشید است و طبیعتاً خورشید یا آتش می تواند با گرمابخشی به عالم، بیماری اش را درمان کند.

3-1-3- سرسام جهل

به موجب روی آورد سرسام سرد، یعنی فراموشی، خاقانی از آن با نام **سرسام جهل** نیز یاد کرده است. اگرچه فرض تشبیه جهل به سرسام نیز می تواند متصور باشد،

نگارنده را عقیده بر این است که چون مبتلای به سرسام سرد به فراموشی و نادانی گرفتار می‌گردد و فراموشی، پیامد این نوع سرسام است، نیز با توجه به قرینه جوآب، که به‌عنوان داروی سرسام سرد ذکر شده و در بیت زیر هم آمده، بهتر است سرسام جهل را کنایه از سرسام سرد بدانیم:

سرسام جهل دارند این خرجبَلتان وز مطیخ مسیح نیاید جوآب‌شان
12/329

ارتباط خر با جهل و جو آشکار است و انتساب سرسام جهل به خرجبَلتان نیز به سبب فراموشکاری و پریشانی مغز بیمار است. بعلاوه - جنان که گفته شد - در طب سنتی توصیه بر این بوده است که غذای مبتلایان به سرسام سرد، جوآب یا نخودآب و امثال اینها باشد که دارای طبع گرمند. خاقانی در بیت زیر نیز از سرسام جهل یاد کرده است: هست دلش در مرض از سر سرسام جهل این همه ماخولیاست صورت بجران او
12/366

2-3- سرسام گرم یا سرسام تیز

به یونانی قرانیطس گویند. در اصطلاح، ورم گرم مغزی را که ماده آن خون یا صفرا باشد، سرسام گرم می‌نامند. نگارنده در قصاید خاقانی این نوع سرسام را نیافته، اما نظامی در شرفنامه آورده است:

ز جوشیدن سر به سرسام تیز جهان کمرده از روشنایی گریز
شرفنامه،

4/129

و صاحب درّه نادره نیز آن را با نام یونانی اش، قرانیطس به کار برده است:

«عاقبت به قرانیطس سیه‌روزی و اقسام اسقام هورات گرفتار آمده» (درّه نادره، 96).

نتیجه

خاقانی در طب سنتی دانش وسیعی داشته، اما کاربرد آنها در اشعارش، دارای رویکرد هنری و ادبی است و دستیابی به زیباییها و ظرافتهای ادبی در اشعار دارای

مضامین و اصطلاحات طبی اش و نیز اشراف بر انگیزه‌های کاربردشان، بدون دانش پزشکی و ساختارشکنی عالمانه و کارشناسانه امکانپذیر نیست. او با کاربرد آبله و انواع استسقا و سرسام به خلق تصاویر هنری و ایماژهای ادبی پرداخته و آنرا وسیله انتقال تجربیات و نگرشهای خود کرده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- 1- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله. (1362). **قانون در طب**. ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار). دوره پنجم جلدی. چاپ اول. تهران: انتشارات سروش.
- 2- الاخوینی البخاری، ابوبکر ربیع بن احمد. (1344). **هدایة المتعلمین فی الطب**. به اهتمام جلال متینی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- 3- استرآبادی، میرزամهدیخان. (1366). **دُرّة نادره**. به اهتمام سیدجعفر شهیدی. چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- 4- افشار، ایرج. (1370). **پزشکی سنتی مردم ایران**. دوره دوجلدی. چاپ اول. تهران: ناشر مؤلف.
- 5- تاجبخش، حسن. (1372). **تاریخ پزشکی و دامپزشکی ایران**. دوره دوجلدی. جلد اول. تهران: انتشارات سازمان دامپزشکی کشور با همکاری انتشارات دانشگاه تهران.
- 6- _____ . (1375). _____ . جلد دوم. تهران: انتشارات سازمان دامپزشکی کشور با همکاری انتشارات دانشگاه تهران.
- 7- جرجانی، سیداسماعیل. (1355). **ذخیره خوارزمشاهی**. به کوشش سعید سیرجانی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- 8- خاقانی شروانی، افضل الدین. (1368). **دیوان اشعار**. تصحیح ضیاءالدین سجادی. چاپ سوم. تهران: انتشارات زوار.
- 9- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب. (1362). **ترجمه مفاتیح العلوم**. ترجمه حسین خدیو جم. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- 10- رازی، ابوبکر محمد بن زکریا. (ع). **ترجمه قصص و حکایات المرضی**. محمود نجم آبادی. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱۱- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی. چاپ

دوم. تهران: نشر مرکز.

۱۱۲- معین، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی (متوسط). دوره شش جلدی. چاپ

هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۱۳- مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. (۱۳۸۷). مجموعه مقالات در باره

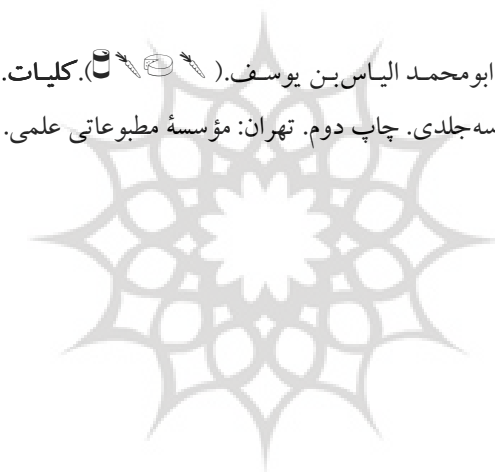
طب سنتی ایران. تهران. بی‌نا.

۱۱۴- مؤمن تنکابنی، سیدمحمد. بی‌تا. تحفه حکیم مؤمن. تهران: کتاب‌فروشی

محمودی.

۱۱۵- نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس بن یوسف. (۱۳۸۷). کلیات. به اهتمام

وحید دستگردی. دوره سه جلدی. چاپ دوم. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی